

بسم الله الرحمن الرحيم سه شنبه 1402/2/5 درس فقه معاصر

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا ابالقاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لا سيما بقية الله في الارضين ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

بحث در این بود که اگر سرمایه‌ای که برای اشخاص اعتباری لازم هست به نحو فضولی برای شخص اعتباری قرار داده شد. آیا با اجازه، اجازه من له الإجازة این تصحیح می‌شود أم لا؟ که بیان شد که بله. تصحیح می‌شود با اجازه من له الإجازة. حالا در مقام اشکالی را مطرح می‌کنند و آن این است که این اختصاص دادن بعضی اموال برای شخص اعتباری؛ این معامله نیست، عقد نیست، این ایقاع است و شبیه وقف نمودن اموال است. ما در وقف قبول نمی‌خواهیم. یک کسی اموالش را وقف می‌کند مثلاً برای فقراء، برای امور عامه، برای مسجد مثلاً، گفتند آن ایقاع است. قبول لازم ندارد. ممکن است اصلاً آن کسانی که برای شان وقف می‌کند وجود نداشته باشد. این جا هم گفتند که ممکن است گفته شود که سرمایه‌ای که برای یک شرکت، برای یک بانک، برای یک صندوق مثلاً قرار می‌دهند، این قبول نمی‌خواهد. فلذا است که این ایقاع است. وقتی ایقاع شد اجماع داریم که شهید ثانی قدس سره ادعا فرموده است در غایة المراد که ایقاع قابل تصحیح نیست با اجازه. بنابراین این اشکال در مقام وارد می‌شود. از این اشکال جواب داده شده.

جواب اول این است که نه، این تملیک ایقاع نیست در مقام. فلذا است که می‌بینیم عقلاء عالم نمی‌پذیرند که هر کسی هر مالی را دلش خواست همین جوری به این شرکت‌ها، به این بانک‌ها تملیک کند. می‌گویند تا آن ممثل آن بانک، ممثل آن شرکت، آن مدیر عاملش یا آن هیأت مدیره‌اش یا هیأت بالاخره کارگزاران آن جا قبول نکنند همین جوری به واسطه این که یک کسی بگوید ملک آن مال را برای آن‌ها، این به مالیت و ملکیت آن‌ها در نمی‌آید تا قبول نشود. پس در ارتکاز عقلانی همانند این که شخص طبیعی نمی‌شود همین جوری بدون قبول او چیزی را ملک او کرد مگر یک مورد البته در شخص طبیعی در ارث مالک می‌شود بدون قبول. حالا هر چی هم شخصی بگوید من نمی‌خواهم مالک این متاعی بشوم که از پدرم مثلاً مانده است یا از سایر وراثت، نه، این خودبه‌خود، اتوماتیک به ملکیت او در می‌آید به حکم

شرع و عقلاء. اما در غیر این مورد که مورد ارث باشد این ملکیت‌ها ملکیت‌های اختیاری است باید بپذیرد و فرقی در عقلاء بین شخص طبیعی و شخص اعتباری در این جهت نیست. این اولاً.

ثانیاً بر فرض بپذیریم این جا ایقاع است اما آن اجماع فقط شهید قدس سره ادعا فرموده و یک امر ثابتی نیست که بخواهد کاشف از قول معصوم علیه السلام بشود. فلذا است که در باب ایقاعات هم این مطلب که بگوییم ایقاع قابل قبول نیست؛ یعنی اگر فضولۀ انجام شد با اجازه تصحیح نمی‌شود، این امر تمام نیست و قابل قبول نیست.

الإشكال على التصحيح بالإجازة

«تملیک المال للشخص الاعتباری نوع من الإیقاع الذی لا یحتاج إلى القبول» تملیک مال به شخص اعتباری و تخصیص دادن مال به شخص اعتباری یک نوعی از ایقاعی است که نیاز به قبول ندارد. «نظیر الوقف علی الجهات العامة»، مثل وقف بر جهات عامه، مثلاً وقف برای نمازگزاران، وقف برای مستمندان. البته وقف برای شخص خاص؛ بگوید این مال را وقف کردم برای زید یا برای عمرو، آن جا ممکن است بگوییم که قبول می‌خواهد اما جهات عامه نه. «وایقاع الفضولی» پس این صغری شد که این چیه؟ ایقاع است. کبری «وایقاع الفضولی باتفاق الأصحاب رحمه الله باطل». پس بنابراین اگر فضولۀ آمدند چیزی را تخصیص دادند به یک شخص اعتباری، با اجازه درست نمی‌شود. چون ایقاع است و ایقاع فضولی به اتفاق اصحاب باطل است. یعنی حتی صحت تأهلیه هم ندارد و بالمره باطل است. قابل تصحیح شدن به اجازه نیست.

«والجواب أولاً؛ لیس هذا التملیک إیقاعاً»، صغری قبول نیست که شما می‌گویید ایقاع است. «بل یحتاج إلى قبول الشخص الاعتباری کالشركة بواسطة المؤسسين أو وکلائهم»؛ بلکه نیازمند است این تملیک به شخص اعتباری به قبول شخص اعتباری مانند شرکت‌ها. البته قبول شخص اعتباری؛ خودش که شخص اعتباری نمی‌تواند بیاید قبول بکند. قبول شخص اعتباری «بواسطة المؤسسين أو وکلائهم» که این به واسطه، جار و مجرور متعلق به قبول است. «قبول الشخص الاعتباری بواسطة المؤسسين» که آدم‌های طبیعی هستند یا وکلای آن‌ها که از طرف آن‌ها وکیل شدند یا مدیرعامل قرار داده شدند یا کذا. چرا می‌گوییم ایقاع نیست بلکه نیازمند به قبول است؟ «لأن العقلاء لا یقبلون إیمان تملیک کل أحد أی مال للشخص الاعتباری»، چون عقلاء قبول نمی‌کنند تملیک هر کسی هر مالی را که دلش می‌خواهد به شخص اعتباری. حالا مثلاً فرض کنید که یک صندوقی است. حالا ببینند یک اموالی که اصلاً ربطی به این صندوق ندارد و او

اصلاً نمی تواند از آن ها استفاده بکند، بیایند بگویند ما تملیک کردیم. همین جور بشود مالش. آن که قبول نمی خواهد که از طرف مملکین بگوید ما تملیکش کردیم. خب می گوید من می خواهم چه کار کنم این ها را؟ «لا یقبلون إیمان تملیک» هر کسی هر مالی که دلش می خواهد برای شخص اعتباری، این و «به نحو الضرورة و بلا رغبة» این جوری عبارت را «بالضرورة، بنحو الضرورة و بلا رغبة من ممثلاً يدخل فی ملکيتها»، به این که به نحو ضرورت و بدون رغبت و میل از ناحیه ممثل و نماینده او و نماینده آن شخص اعتباری، ممثله باید باشد. «يدخل فی ملکيتها» داخل بشود در ملکیت آن شخص اعتباری مثل مورد ارث که بدون رغبت از وارث داخل می شود آن متاع از مورث به وارث ولو این که رغبت هم نداشته باشد، دلش هم نخواهد. نه، این جوری نیست که به نحو ضرورت و بدون رغبت و میل از ممثل داخل بشود در ملکیت شخص اعتباری. پس «من ممثلاً و ملکيتها» هر دو ضمیرها باید مذكر بشود چون به شخص اعتباری برمی گردد. خب همان جوری که «یرفضون هذا الأمر فی الشخص الطبيعي». همان طور که عقلاء این که بدون رغبت و بدون اختیار چیزی در غیر باب ارث داخل در ملک شخص اعتباری بشود، آن را رفض می کنند، قبول نمی کنند، دور می اندازند، در مورد شخص اعتباری هم همین جور است. و فرقی آن وقت در این شخص اعتباری هم نمی کند بین این که آن شخص اعتباری شخص اعتباری ای باشد که منافع عامه دارد، برای همگان است. یا این که نه، منافع عام ندارد، برای یک شخص خاص یا یک گروه خاصی باشد. «ویشمل هذا» یعنی این رفض، این رفض عقلاء و کنار زدن و دور انداختن این مطلب که به قهری بخواهد ملک شخص اعتباری بشود این شامل می شود. «أشخاص النفع العام الاعتباريين» اشخاصی که دارای نفع عام هستند، آن اشخاص اعتباری که دارای نفع عام هستند «كالجمعيات الخيرية»، که این را چرا به خصوص گفتیم «یشمل هذا»؟ چون این خیلی غریب است به وقف، وقف عام. از این جهت تخصیص به ذکر شده که درست است حالا در وقف عام آن حرف زده می شود اما در آن اشخاص اعتباری که نفع شان هم عامه است عقلاء قبول ندارند که همین جوری هر کسی هر مالی را خواست می تواند تملیک آن ها بکند و به اراده آن ها و تملیک آن ها خود به خود ملکش می شود. ولو این که ممثلش، وکیلش، هیأت مدیره اش، مدیر عاملش، این ها هیچ قبول نکنند. مثل باب ارث باشد. «ویجب فی نظر العقلاء» لازم است در نظر عقلاء «أن يقع التملیک بالتنسيق مع المتصدین». واجب است در نظر عقلاء این که واقع شود تملیک نمودن یک چیزی به شخص اعتباری با هماهنگی با متصدین آن شخص اعتباری. باید با آن هم نسق بشوند، هماهنگ بشوند، او اگر قبول کرد آن وقت بله. «لذلك لا یقاس تملیک هذه الأشخاص مع

الوقف للجهات العامة». برای همین جهت که گفتیم عقلاء نمی‌پذیرند و عقلاء رفض می‌کنند؛ قیاس نمی‌گردد تملیک به این اشخاص با وقف برای جهات عامه. تملیک به این اشخاص با وقف برای جهات عامه قیاس نمی‌شود که بگوییم همان جور که آن‌جا قبول نمی‌خواهد و ایقاع است، این‌جا هم بگوییم قبول نمی‌خواهد و ایقاع است. نه، این‌جا عندالعقلاء قبول می‌خواهد و ایقاع نیست. این جواب اول است.

و «ثانیا: وعلى فرض أن يكون إيقاعاً، فالإجماع المزبور ليس إجماعاً تعدياً كاشفاً عن رأى المعصوم عليه السلام»؛ خب دلیل این‌که می‌گویند ایقاع فضولی قابل تصحیح نیست اجماع است اما این اجماع می‌فرمایند یک اجماع تعبدی که کاشف از رأی معصوم علیه‌السلام باشد نیست. اجماع تعبدی یعنی اجماعی که در مقابل این اجماع مستند است. اجماع مستند یعنی همه می‌گویند اما دلیل‌شان روشن است که چه می‌گویند. استدلال‌شان روشن است که چه می‌گویند. خب اجماعی که مستندش و دلیلش روشن باشد حجیت ندارد و همه کل الاعتبار به آن مستند است. ما به آن مستند باید نگاه کنیم. اگر خودمان مستند را می‌پذیریم بله و الا فلا. حالا مثلاً فرض کنید فقهاء صد نفر باشند، این صدتا فقیه همه استناد کردند به یک وراثتی و یک فتوایی دادند. ولی ما به آن روایت که مراجعه می‌کنیم می‌بینیم مثلاً این ضعف سند دارد و قابل تصحیح نیست. از اتفاق آن‌ها و استناد آن‌ها را هم به دست نمی‌آوریم وثاقت آن روات را. خب در این‌جا حجیت نیست. اما اگر یک اجماع تعبدی بود؛ یعنی دلیل خاصی در مقام وجود ندارد و آن قهراً کشف می‌کند از این‌که این‌ها از یک راه دیگری که به دست ما نرسیده است لابد واقف شده‌اند به قول معصوم علیه‌السلام. حالا می‌فرمایند که ما در مقام برای بطلان ایقاع فضولی و این‌که قابل تصحیح نیست به اجازه. یک اجماع تعبدی که واقعاً بتواند کاشف باشد از رأی معصوم علیه‌السلام نداریم. فلذا می‌بینیم قبل از شهید رضوان‌الله علیه کسی ادعا نکرده. بعد از شهید هم از ایشان نقل شده و آن‌هایی هم که از ایشان نقل کردند؛ بسیاری از آن بزرگان هم مناقشه کردند در حجیت آن. «ولذلك فلا مانع من صحة التصرف بالاستناد إلى الوجه الثانی والثالث من الوجوه المتقدمة». «و لذلك» برای خاطر همین که این ایقاع نیست یا اگر ایقاع است اجماعی در کار نیست؛ ما به وجه دوم و سوم می‌توانیم تمسک کنیم نه وجه اول. چرا وجه اول نه؟ ما سه وجه گفتیم دیگه. یکی عمومات و اطلاقات بود. دو: ارتکاز عقلاء بود. سه: آن روایت قیس بود. محمدبن قیس بود. به این روایت، به ارتکاز عقلاء و روایت محمدبن قیس می‌توانیم تمسک بکنیم. اما به آن روایت اول، به آن بیان اول که عمومات و اطلاقات بود، به آن‌ها ممکن است تمسک نتوانیم بکنیم. چرا؟ به حسب ... چون پذیرفتیم در ثانیاً که ایقاع

است ولی گفتیم اجماع حجت نیست. خب وقتی ایقاع شد ادله‌ی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/1) و معاملات و این‌ها دیگه نمی‌گیرد. از این جهت گفتند که دوم و سوم. پس بنابراین «و لذلک» به خاطر این‌که این‌که این اجماع حجت نیست ولو قائل باشیم به این‌که این ایقاع است. ولو قائل باشیم به این‌که این ایقاع است مانعی از صحت تصرف نیست که در این صورت که قبول کردیم ایقاع است ولی اجماع را قبول نکردیم به واسطه دلیل دوم و سوم. دلیل دوم این بود که در ارتکاز عقلاء است و ارتکاز عقلاء هم می‌گویند بله. فرقی نیست که عقدی فضول بیاید انجام بدهد و بعد من له الإجازة ای اجازه کند. یا ایقاعی را انجام بدهد و بعد من له الإجازة بیاید چی کند؟ اجازه کند. مثلاً حالا البته این‌ها بحث‌های تفصیلی‌اش را ما در بحث قبل از ورود به بحث فضولی انجام دادیم بحث‌های مفصل دارد این‌ها. حالا دیگه این‌جا به طور اشاره. دیگه اباحتش در آن‌جا تفصیلاً بیان می‌شود. مثلاً یک کسی آمده عبد یک کسی را آزاد کرده. گفته «أنت حرّ لوجه الله» بعد مالک عبد مطلع شد. گفت حالا عیب ندارد. حالا که انجام دادید. حالا می‌گویند فرق نمی‌کند. معامله کرده باشد، فروخته باشد بگوید عیب ندارد که آن می‌شود عقد. یا آزادش کرده باشد و این بگوید عیب ندارد که این آزاد کردن می‌شود ایقاع. عقلاء می‌گویند فرقی نمی‌کند. خب این هم ... البته آن‌جا اشکال بود. یک حرف‌هایی آن‌جا زده می‌شد که خود این اصلاً وقتی که می‌گوید اشکال ندارد، خودش این ایقاع جدید است. این است که کار او را درست می‌کند. این خودش انشاء درحقیقت آزادی است وقتی می‌گوید اشکال ندارد. حالا دیگه این بحث‌هایش واگذار می‌شود به آن‌جا. «ونتیجة الکلام: إن تخیص المال المتعلق بحق الغير صحیح بإجازته». نتیجه سخن و بحث این شد که تخصیص دادن مالی که مورد تعلق حق غیر است و متعلق به حق غیر است که فضولاً آمده شده، آمدند تخصیص دادند آن مال را، این تخصیص صحیح است به سبب اجازه آن غیر. اگر آن غیر بیاید اجازه بدهد بگوید خب حالا شما آمدید اموال من را سرمایه این بانک قرار دادید. اموال من را سرمایه این صندوق یا شرکت قرار دادید. خب حالا باشد. این تصحیح می‌شود. حالا این‌جا اباحتی است. حالا با اجازه درست شد. حالا این اجازه کاشف است یا ناقل است؟ و اگر کاشف است کشف آن حقیقی است یا حکمی است؟ و آثار این‌ها حالا چی می‌شود؟ اگر ناقل باشد آثارش چیه؟ کشف باشد آثارش چیه؟ حقیقی باشد آثارش چیه؟ حکمی باشد آثارش چیه؟ که این‌ها دیگه در اباحت فضولی به طور تفصیل بیان شده، دیگه این‌جا این‌ها را تکرار نمی‌کنیم. خب اگر بگوییم این اجازه ناقل است، فقط اشاره می‌کنم. اگر بگوییم اجازه ناقل است یعنی از الان که دارد آن مالک اجازه می‌دهد، ان من له الإجازة اجازه می‌دهد، از الان این نقل حاصل

می‌شود. از الان این تملیک حاصل می‌شود. مثلاً آمدند یک زمینی مال زید بوده، این زمین را فضوله بدون اجازه زید آمدند تملیک به بانک کردند. یا یک باغی را تملیک به بانک کردند. سرمایه بانک قرار دادند. خب در این جا که آمدند این باغ را سرمایه بانک قرار دادند، اگر قائل به نقل بشویم یعنی از وقتی می‌گوید اجزت، این ملکیت برای بانک و آن شخص اعتباری حاصل می‌شود. نتیجتاً چیه؟ نتیجه‌اش این است که آن ثمراتی که و میوه‌هایی که قبل از این اجازه مصرف شده، بردند و امثال ذلک، آن‌ها مشمول، آن‌ها ملک بانک نشده بوده. اما اگر بگوییم که نه، این نقل نیست کشف است، این لازمه‌اش این است که یعنی آره. کشف یعنی از آن روزی که معامله فضولی انجام شده و این تملیک فضولی انجام شده، از همان روز این ملکیت حاصل شده. وقتی ملکیت از همان روز حاصل شده پس ثمرات و نمائات تابع ملک است دیگه. باید بگوییم تمام میوه‌ها از آن روزی که این معامله فضولی، این تملیک فضولی انجام شده، آن‌ها هم مال بانک است. آن‌ها هم مال آن شخص اعتباری است. و آثار دیگر و خصوصیات دیگری که این‌ها در بحث بیع فضولی به طور مستوفی محل کلام قرار گرفته که کسانی که می‌خواهند باید به آن‌جا مراجعه کنند. «وهل إجازته» و آیا اجازه آن تخصیص مال کاشف است یا ناقل است؟ و کشف آن اجازه آیا حقیقی است یا حکمی است؟ حقیقی یعنی واقعاً گفته می‌شود از روز اول درست بوده. حکمی است یعنی نه، نمی‌گوییم از اول درست بوده ولی از الان که اجازه داده می‌شود کانه شارع حکم می‌کند به این که من می‌گویم آن آثاری که ممکن است از اول پیاده شود پیاده کنیم. که این یک تفسیرش هست. حالا بعضی تفسیرهای دیگر هم دارد. خب «و ما هی آثار کل واحد من هذه الأمور»؟ آیا این کشف حقیقی است یا حکمی است؟ و آیا آثار هر یکی از این امور چیه؟ ثمراتش چیه؟ فرق بین نقل و کشف، بین کشف حقیقی و حکمی چه آثاری دارد؟ چه ثمراتی دارد؟ «فهمه مباحث مفصلة معقودة فی باب بیع الفضولی، یمنکن للقارئ الرجوع إليها فی مظانها»، خواننده این مباحث امکان دارد بر او رجوع کند به آن مباحث مفصله در مظانش، محالی که در کتب فقهیه زمینه‌ی آن ابحاث هست که هم در بیع بحث کردند آقایان هم در اجاره بحث کردند معمولاً در این دو کتاب این بحث‌ها را عنوان کردند. در جاهای دیگه آن وقت ارجاع به آن‌جا معمولاً شاید می‌دهند. بنابراین چون این چنینی است در جاهای دیگر بحث مفصل شده «فلا نجد عرضها فی هذا الكتاب». ما دیگه تجدید نمی‌کنیم عرضه کردن آن مباحث را در این کتاب. خب پس شرط اول برای مؤسسين اشخاص اعتباری شد بلوغ و رشد و اختیار. که بلوغش را به نحو مطلق قبول نکردیم. در مواردی گفتیم درست است. و اما رشد و اختیار چرا، لازم است مطلقاً.

«الشرط الثاني»: شرط دوم برای مؤسسینی که می‌خواهند اعتبار کنند یک شخص اعتباری را که اگر این شرط نباشد کأنه آن شخص اعتباری حالا محقق می‌شود یا نمی‌شود؟ مشروعیت عمل است. خب گاهی یک شخص اعتباری را می‌آیند اعتبار می‌کنند ولی برای یک کاری که اصلاً مشروع نیست. مثلاً یک بانکی می‌آیند درست می‌کنند فقط و فقط برای چی؟ برای وام ربوی. الان بانک‌هایی درست شده، بانک‌هایی درست می‌کنند برای چی؟ برای قرض‌الحسنه. می‌گوید آقا، ما کار دیگه نمی‌کنیم. فقط قرض‌الحسنه می‌دهیم. حالا یک بانکی درست می‌کنند می‌گویند فقط و فقط برای چیچه؟ وام ربوی است. برای این درست می‌کنند. یا می‌آیند یک شرکتی درست کنند برای توزیع مواد مخدر، هروئین مثلاً. یک شرکتی درست می‌کنند، چقدر هم سود دارد و یک شرکت می‌آیند درست می‌کنند، بله، این شرکت برود مواد اولیه هروئین و مثلاً تریاک و فلان و حشیش و این‌ها را بخرد بیاید تبدیل کند به هروئین و شیشه و فلان و این‌ها و، بعد این‌ها را هم برود بفروشد. اصلاً... برای چی؟ برای عمل غیرمشروع بیایند تأسیس بکنند. حالا این شرط ثانی می‌گوید باید آن عملی که آن شرکت یا آن بانک یا آن صندوق یا امر آخر اعتباری اعتبار می‌شود و تشکیل می‌شود، این باید عملش مشروع باشد. تا این‌که مورد امضاء شرع قرار بگیرد. خب حالا این‌جا دو بحث است. یک بحث این است که حالا آیا اصل شرکت تحققش منوط به این است و مشروط به این است؟ یک بحث دیگر این است که حالا اعمالی که انجام می‌دهد، حالا کاری به اصل تحقق، وجود یافتنش نداریم. اعمالی که انجام می‌دهد چه جور است؟ می‌فرمایند که این کاری که شخص اعتباری می‌خواهد بکند، اگر فرض کنیم این‌کارش را شخص طبیعی می‌خواهد انجام بدهد. اگر این‌کار برای شخص طبیعی یا حرمت تکلیفی دارد یا حرمت وضعی دارد. بعضی وقت‌ها یک چیزهایی حرمت تکلیفی دارد حرمت وضعی ندارد. مثلاً بیع عند النداء روز جمعه اذان دارند می‌گویند و می‌گویند بیاید برای نماز جمعه. عند النداء کسی معامله بکند، خودش را مشغول معامله کند نرود خب آیه «وَذُرُوا الْبَيْعَ» (جمعه/9) آیه شریفه فرموده بیع را رها کنید. پس انجام دادن بیع ترک واجب است. مثلاً حرام است. اما اگر کسی حالا این گناه را انجام داد، فروشش را فروخت، خانه‌اش را فروخت، ماشینش را فروخت، نانوائی نانش را فروخت، نمی‌دانم... این معامله درست است. این نقل و انتقال حاصل می‌شود. اما کار حرام انجام داده. این حرمت تکلیفی دارد. مثل غیبت کردن که حرمت تکلیفی دارد. مثل آزار دادن به مردم که حرمت تکلیفی دارد. مثل موسیقی حرام گوش کردن حرمت تکلیفی دارد. غنا خواندن حرمت تکلیفی دارد. این هم حرمت تکلیفی دارد. بعضی چیزها حرمت وضعی دارد. حرمت وضعی

یعنی ممنوعیت وضعیه دارد. مثل چی؟ مثل معامله غرری. اگر کسی معامله غرری انجام داد، این حرام وضعی است. یعنی چی؟ یعنی این معامله انجام نمی شود، تحقق پیدا نمی کند. مثل چی؟ مثل این که یک کسی بیاید بگوید مثلاً من این فرش را فروختم به هر چی که آن گونی تو یا در آن چمدان تو هست که نمی داند توی آن چی هست. خب این بیع بیع غرری است دیگه، چون عوضش را نمی داند چیه. مجهول است. این معامله باطل است. به خلاف آن معامله عند النداء درست بود فقط حرام بود. یعنی ترک واجب بود. این جا معامله باطل است. البته این دوتا مطلب که حرمت تکلیفی و حرمت وضعی؛ این ها مانعة الجمع نیستند. یعنی می شود یک جا هم حرام تکلیفی باشد هم حرام وضعی باشد. می شود از هم جدا باشند. حرام تکلیفی باشد وضعی نباشد. وضعی باشد حرام تکلیفی نباشد. ولی قابل اجتماع هم هستند که یک چیزی هم حرام باشد؛ مثل چی؟ مثل معامله ربوی. معاملات ربویه؛ این هم حرام است، جهنم می برد انسان را، هم باطل است. مثلاً اگر کسی آمد فرض کنید یک کیلو برنج اعلای طارمی را فروخت به دو کیلو برنج مثلاً پاکستانی. این معامله باطل است. چون این ها جنس واحد هستند. نباید یکی از عوضین وزناً بالاتر از دیگری باشد. این معامله باطل است. فقط باطل است؟ یعنی نقل و انتقال حاصل نشده؟ نه، علاوه بر این حرام و کار حرام هم انجام داده. کتک، عقاب دارد این جا. حالا اگر یک معاملاتی بود که از دلیلش فهمیدیم که شارع می گوید این معامله انجام نمی شود. از نظر وضعی باطل است. و از دلیلش فهمیدیم که فرقی نمی کند که این را شخص طبیعی انجام بدهد یا شخص اعتباری بیاید انجام بدهد. خب در این موارد می گوئیم که این جور معاملاتی که شخص طبیعی، شخص اعتباری انجام می دهد آن هم باطل است. چرا؟ چون از دلیلش فهمیدیم که فرقی نمی کند. حالا مثلاً مثال بزنم. فرض کنید که یک زمین شالیزار هست که برنج می کارند توی آن، وقف است. زمین وقفی است که آن جا برنج کشت بشود و آن محصولی که به دست می آید آن را بفروشند خرج مثلاً فرض کنید که روضه امام حسین علیه السلام بکنند. یا خرج زوآر حضرت بکنند یا خرج حرم مطهر بکنند. کسی این جوری وقف کرده؛ توی گیلان آمده وقف کرده زمین را که شما این جا را برنج کشت کنید، محصولش را بفروشید، با منفعتی که از آن محصول به دست می آید، یعنی از فروش به دست می آید، پولی که از آن فروش به دست می آید مثلاً ده روز محرم را روضه خوانی کنید یا کذا کنید یا کذا. خب حالا این جا آمدند فرض کنید یک تن برنج به دست آوردند از آن زمین، حالا این متولی وقف بیاید بگوید خب حالا یک تن برنج است ما این را تبدیل کنیم به دو تن. بگوئیم بابا این خیلی عالی است. این برنج فلان منطقه هست، آن منطقه و آن زمین ها برنج هایش خیلی عالی

است، معطر است و چه و چه، این را بفروشد مثلاً، بفروشد به دو برابر برنج، این یک تن است به دو تن بفروشد. خب این معامله هم باطل است. ولو شخص حقیقی نیست این جا. مال وقف بوده، وقف است. ولی از ادله می‌فهمیم که فرقی نمی‌کند. شارع می‌خواهد بگوید معامله ربوی باطل است. حالا این معامله ربوی مال آدم‌ها باشد یا مال وقف باشد. خب پس بنابراین بله. پس این تا این جایش بخوانیم حالا. «الشرط الثانی: مشروعیة العمل إذا كان عمل الشخص الاعتباری من الأعمال المحرمة تکلیفياً علی الشخص الطبيعي» وقتی که عمل شخص اعتباری از اعمالی باشد که آن اعمال محرم هستند از حیث تکلیفی بر شخص طبیعی. یعنی اگر شخص طبیعی می‌خواست انجام بدهد محرم بود. حالا این شخص اعتباری همان کار را می‌خواهد انجام بدهد. مثل چی؟ «کصناعة التماثل من ذی الروح علی قول»، مثل کشیدن عکس‌ها از حیواناتی که دارای روح هستند بنابر قولی. یکی از اقوال این است که کسی بخواهد عکس آدم بکشد، یا عکس یک گاو بکشد، هر چی روح دارد. نقاشی کردن، یعنی نه این که عکس گرفتن. با دست بیاید عکس یک آدم بکشد یا عکس یک گاو بکشد، یک شتر بکشد که این حرام است. به حسب فتوای بزرگانی از فقهاء این کار حرام است. خب حالا شخص طبیعی، بر شخص طبیعی حرام است دیگه. حالا یک شخص اعتباری یک مؤسسه‌ای درست شده، اصلاً کارش همین است. عکاسی بکند بفروشد. قلم بزند بفروشد. «أو المحرمة علیه وضعياً» یا این که عملی باشد که محرم است بر آن شخص اعتباری از نظر وضعی، یعنی از نظر حکم وضعی نه از نظر حکم تکلیفی. حکم وضعی یعنی صحت، بطلان، این‌ها «کالبيع الغرری» بیع غرری یعنی بیعی که یکی از عوضین خصوصیاتش مثلاً روشن نیست. البته توی پراتز می‌فرمایند «وبالطبع هذان التحريمان علی سبيل مانعة الخلو» که باید این جا گفته بشود «علی سبيل مانعة الجمع» نه «مانعة الخلو» یعنی ممکن است هیچ‌کدام هم نباشد. «مانعة الخلو» معنایش این است که نمی‌شود یکی‌اش نباشد. «مانعة الجمع» یعنی این است که این جور نیست که نشود این‌ها جمع بشوند. ما به اینش کار داریم که نمی‌شود جمع بشوند. این جوری نیست. «علی سبيل مانعة الجمع» نیست. «لیس»، این جور باید باشد. «وبالطبع هذان التحريمان لیس علی سبيل مانعة الجمع» حالا این جور هم که حالا عبارت آمده این است که این دو تحریم بر سبیل مانعة الخلو است. یعنی یکی از این دو تا هست. به حسب البته ادله و نصوص. این جوری به حسب ادله و نصوص بگوییم دیگه مشکلی ندارد. «وربما اجتمع التحريمان» گاهی هم هر دو تحریم‌ها ممکن است در یک‌جایی جمع بشوند معاً «کبيع الخمور» مثلاً فروش خمر، شراب، خب فروش شراب هم حرام تکلیفی است هم حرام وضعی است. کسی معاذالله آمد

مثلاً یک بطری شراب فروخت و مثلاً به پنج هزار تومان، این نه بطری شراب می شود مال مشتری نه پنج هزار تومان می شود مال این فروشنده. بطلان وضعی دارد. یعنی نقل و انتقال حاصل نمی شود. علاوه بر این هم این فروشنده هم آن خریدار هر دو مستحق عقاب هستند و کار حرام انجام دادند و فسق انجام دادند. «کبیح الخمر» که هر دویش با هم جمع شده. پس یک جاهایی حرمت هست، حرمت تکلیفی هست وضعی نیست. مثل چی مثال زدیم؟ مثال زدیم به بیع عند النداء. یک جا حرمت وضعی هست، تکلیفی نیست. یک چیزی باطل است ولی حرمت تکلیفی ندارد. مثل این که

س:؟؟

ج: به؟

س:؟؟

ج: بله. حالا آن هم مثال خوبی است. بیع کودکان. حالا آنها اصلاً تکلیف چون ندارند. حالا جایی که فرض کنید مکلف است، حرمت تکلیفی ندارد ولی حرمت وضعی دارد. مثل این که مثلاً یک متاعی را دارد می فروشد و خصوصیاتش را روشن نکرده برای ... زمینی است، باغی است، ندیدند. به وصف دارد می گوید و وصفش هم کامل نیست که روشن بکند. خب در این جا معامله باطل است. اما کار حرامی انجام نداده. حالا کار حرام انجام ... و معامله باطل است، نقل و انتقال حاصل نمی شود. خب «فعلى أي من هذه الفروض» حالا می فرمایند که بر هر یکی از این فروض، چه آن جایی که هم حرمت تکلیفی است فقط، حرمت وضعی نیست. یا حرمت وضعی است تکلیفی نیست. یا هر دوی آن هست. ما سه فرض داریم دیگر. «فعلى أي من هذه الفروض الثلاثة إن استفدنا من دليل حرمة العمل حرمة وضعاً بالنسبة إلى الشخص الاعتباری أيضاً؛ فبالضرورة سيكون هذا النوع من الأعمال غير مُمضى ولا مُجاز من الشارع»؛ اگر از آن دلیل حرمت عمل استفاده کردیم حرمت آن عمل را از حیث وضعی. یعنی نقل و انتقال حاصل نمی شود. حرمت آن عمل را از حیث وضعی «بالنسبة إلى الشخص الاعتباری» نیز. یعنی علاوه بر شخص حقیقی و طبیعی حرام است و نقل و انتقال حاصل نمی شود نسبت به شخص اعتباری هم همین جور است. این جا «فبالضرورة سيكون هذا النوع من الأعمال غير مُمضى ولا مُجاز من الشارع». خب پس وقتی این را فهمیدیم قهراً بالضرورة این نوع از اعمال قهراً ممضی و مجاز از طرف شارع نیست. نافذ از طرف شارع نیست. این مجاز، و لا مجاز به معنای غیر نافذ است نه غیر جائز. «لذا فالبيع الربوي أو الغرري من الشخص الاعتباری» این «غیر نافذ»، لذا بیع ربوی یا غرری از شخص اعتباری هم چیه؟ این نافذ نیست. چرا؟ برای

این که او از ادله بطلان بیع ربوی و غرری چی فهمیدیم؟ فهمیدیم که این حکم وضعی فرقی نمی کند. که شخص طبیعی بیاید انجام بدهد یا شخص اعتباری انجام بدهد مثل اوقاف و فلان و این ها. «والاستئجار لهذه الأعمال غیر صحیح». خب حالا اگر آمدند عرض کردم یک بانکی فقط تأسیس شده برای چی؟ برای این که وام ربوی بدهد. الان مثلاً توی خارج، کشورهای غیراسلامی اصلاً معنا ندارد قرض دادن بدون ربا. هر وام که می دهند یک چیزی هم روی آن می کشند دیگه. حالا این جا آمدند مثلاً گفتند کارمزد و فلان و نمی کشیم حالا. حالا آن جا که دیگه درست و حسابی می آیند می گویند صد تومان قرض می دهیم صد و ده تومان باید برگردانی. خب حالا این بانکی که فقط تأسیس شده برای وام ربوی، الان می رود یک ساختمانی را اجازه می کند برای این که آن جا مستقر بشود و اعمالش را انجام بدهد. این جا می گویند این اجاره هم باطل است. چون اجاره برای عمل محرم باطل است. مثلاً کسی بیاید یک مغازه ای را اجازه کند برای فروش خمر. این اجاره اصلاً باطل است. یا خانه ای را بیاید اجاره بکند معاذالله برای فحشاء، این اجاره باطل است. می فرمایند که «والاستئجار لهذه الأعمال غیر صحیح». این اصلاً صحیح نیست. خب نعم یک استداراکی است که ان شاءالله جلسه بعد. و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان